

آشنایی با ترجمه آثار کلاسیک

ترجمه‌های از دوران قاجار

● به تربیت درآوردن دختر تندخو (*The Taming of the Shrew*)

● ویلیام شکسپیر

● ترجمه حسینی‌قلی سالور

نهضت ترجمه آثار غربی که از اوایل دوران قاجار آغاز شد، گذشته از کتابهای تاریخ و جغرافیا به آثار ادبی (رمان و نمایشنامه) نیز توجه داشت. بسیاری از این ترجمه‌ها، به صورت چاپی یا به صورت دستنویس، هنوز در دست است و برخی نیز در روزگار ما تجدید چاپ شده است؛ از آن جمله سه تفنگدار نوشته آکساندر دوما به ترجمه محمد طاهر میرزا، شاهزاده قاجار است. از دیگر مترجمان این دوره، میرزا ابوالقاسم خان قراگوزلو است که برخی از آثار شکسپیر از جمله *اتلورا* ترجمه کرده. این ترجمه نیز چند سال پیش تجدید چاپ شد. حسینی‌قلی میرزا سالور، عمادالسلطنه، (۱۲۸۵ ق- ۱۳۱۱ ش) نیز یکی از مترجمان پرکار و هنرور این دوره است. جدا از بعضی تألیفات، ترجمه رمانی از آکساندر دوما و نمایشنامه‌هایی از مولیر، شکسپیر و اشیل از او برجای مانده است. نمایشنامه *به تربیت آوردن دختر تندخو* نخستین بار در ۱۳۱۸ ق منتشر شده است. چاپ دوم این ترجمه به کوشش محمد علی صوتی در سال ۱۳۶۴ منتشر شد.* جای دارد که بقیه ترجمه‌های این مترجم و دیگر مترجمان

دوران قاجار برای آشنایی خوانندگان امروزی بار دیگر چاپ و منتشر شود، زیرا این ترجمه‌ها جدا از آن که با شناساندن «ژانرهای» ادبی جدید به ایرانیان گامی بزرگ در تحول ادبی این سرزمین برداشتند، بر زبان ادبی ما نیز تأثیر فراوان نهادند. ما برای آشنایی خوانندگان چند صفحه‌ای از این ترجمه را همراه با اصل انگلیسی آن در اینجا می‌آوریم، با این امید که در فرصتی مناسب دست به نقد و بررسی آنها بزنیم. این نکته را هم یادآور شویم که عمادالسلطنه این نمایشنامه را از متن فرانسه ترجمه کرده است.

ع.ک.



SCENE II

The same. Before BAPTISTAS House.

*Enter BAPTISTA, GREMIO, TRANIO, KATHARINA,
BIANCA, LUCENTIO, and Attendants.*

Bap. [To TRANIO.] Signior Lucentio, this is the 'pointed day
That Katharine and Petruchio should be married,
And yet we hear not of our son-in-law.
What will be said? what mockery will it be
To want the bridegroom when the priest attends
To speak the ceremonial rites of marriage!
What says Lucentio to this shame of ours?

Kath. No shame but mine: I must, forsooth, be forced
To give my hand opposed against my heart
Unto a mad-brain rudesby, full of spleen;
Who woo'd in haste and means to wed at leisure.
I told you, I, he was a frantic fool,
Hiding his bitter jests in blunt behaviour;
And to be noted for a merry man,
He'll woo a thousand, 'point the day of marriage,
Make friends, invite, and proclaim the banns;
Yet never means to wed where he hath woo'd.
Now must the world point at poor Katharine,
And say, 'Lo! there is mad Petruchio's wife,
If it would please him come and marry her.'

Tra. Patience, good Katharine, and Baptista too.
Upon my life, Petruchio means but well,
Whatever fortune stays him from his word:
Though he be blunt, I know him passing wise;
Though he be merry, yet withal he's honest.

Kath. Would Katharine had never seen him though!

[*Exit, weeping, followed by BIANCA and others.*]

Bap. Go, girl; I cannot blame thee now to weep,
For such an injury would vex a very saint,
Much more a shrew of thy impatient humour.

Enter BIONDELLO.

Boin. Master, master! old news, and such news as you never heard of!

Bap. Is it new and old too? how may that be?

Bion. Why, is it not news to hear of Petuchio's coming?

Bap. Is he come?

Bion. Why, no, sir.

Bap. What then?

Bion. He is coming.

Bap. When will he be here?

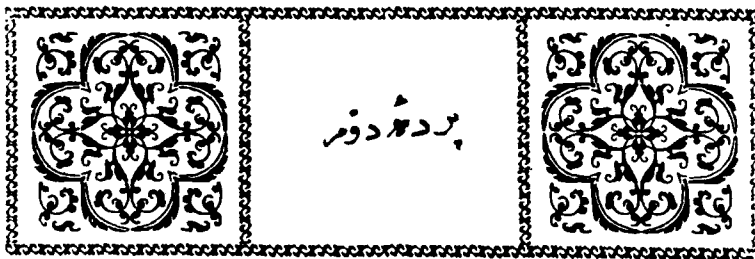
Bion. When he stands where I am and sees you there.

Tra. But say, what to thine old news?

Bion. Why, Petruchio is coming, in a new hat and an old jerkin; a pair of old breeches thrice turned; a pair of boots that have been candlecases, one buckled, another laced; an old rusty sword ta'en out of the town- armoury, with a broken hilt, and chapeless; with two broken points: his horsehipped with an old mothy saddle and stirrups of no kindred; besides, possessed with the glanders and like to mose in the chine; troubled with the lampass, infected with the fashions, full of windgalls, sped with spavins, rayed with the yellows, past cure of the fives, stark spoiled with the staggers, begnawn with the bots, swayed in the back, and shoulder-shotten; near- legged before, and with a half-checked bit, and a head- stall of sheep's leather, which, being restrained to keep him from stumbling, hath been often burst and now repaired with knots; one girth six times pieced, and a woman's crupper of velure, which hath two letters for her name fairly set down in studs, and here and there pieced with packthread.

Bap. Who comes with him?

Bion. O, sir! his lacky, for all the worth caparisoned like the horse; with a linen stock on one leg and a kersey boot- hose on the other, gartered with a red and blue list; an old hat and 'the humour of forty fancies' pricked in't for a feather: a monster, a very monster in apparel, and not like a Christian footboy or a gentleman's lackey.



جلو خانهٔ باپ تیستا

ورود باپ تیستا، گرمیو، ترانیو، کاتارینا، بیانکا، لوسانتیو و چند نفر نوکر.

آقای لوسانتیو، امروز روز وعدهٔ عروسی کاتارینا و پتروکولیو است؛ معهدا هیچ خبری از دامادم

باپ تیستا
(به ترانیو)

ندارم. مردم چه خواهند گفت؟ چقدر رکیک و زشت خواهد بود، وقتی که کشیش برای آئین عقد حاضر شود و بیهوده منتظر رسیدن زوج بشود؟ لوساتیو چه می‌گوئی از این بی‌شرمی و حرکت بد که به ما کرده؟

این بی‌ادبی و بی‌حرمتی برای من تنها است. مرا برخلاف میل مجبور می‌کنند که دستم را به یک آدم بی‌مغز بدهم، به یک بی‌فهمی که پس از مغالزه کردنش با عجله تمام، حالا برای عقد طول و تفصیل می‌دهد. به شما گفتم که این سفیه و دیوانه است که استهزاهای تلخش را علی‌الظاهر به زبان دیگر مخفی کرده بود تا برای خودش شهرتی از مهربانی پیدا کند. هزار زن برای عروسی خواهد خواست و روز مهمانی و ضیافتش را هم معین می‌کند، مهمان را هم وعده می‌گیرد و به عموم مردم و مجلس عقد و مهر زن را اعلان می‌کند، بدون آنکه یک مثقال هم عقیده‌اش در زن گرفتار باشد. پس هر کس با انگشت کاتارینای بدبخت را نشان داده و خواهد گفت: «این است زن پتروکیو دیوانه که هر وقت میل کرد برای عقد او خواهد آمد.»

کاتارینای خوب من، حوصله کن. و شما هم باپ تیستا صبر کنید، به جان خودم که پتروکیو قصدی به بی‌احترامی نداشت؛ سبب نقض قولش اگر چیزی باشد، نمی‌دانم. با وجود تندی مزاحش من او را می‌شناسم که عاقل است، اگر چه میل به خنده زیاد دارد، اما مرد باادب و نجیبی است.

خدا کند که کاتارینا روی او را هرگز نبیند.
باگریه و زاری دور می‌شود. بیانکاو نوکرها هم عقبش.
برو دخترم؛ حالا نمی‌توانم از گریه‌ات مذمت کنم، زیرا همچو حرکت زشت و قبیح، یک آدم معصومی را هم از حالت طبیعی خارج می‌کند، دیگر معلوم است یک دختری تندخو و خودخواه مثل ترا چه باید بکند.

آقا، آقا! خبر تازه، خبر کهنه، خبری که هرگز نشنیده!
(می‌رسد می‌گوید)

خبر کهنه یعنی چه؟ خودت می‌فهمی چه می‌گوئی؟
این خبر نیست که بشنوید و بدانید پتروکیو رسیده؟
وارد شده؟

خیر خداوندگارا.
پس چه می‌گوئی؟
وارد می‌شود.

کی اینجا خواهد آمد؟
وقتی که به اینجائی که بنده ایستاده‌ام، آمد، همانطور که من شما را می‌بینم، او هم خواهد دید.
بینم، خبرت را درست بیان کن.

بدانید که پتروکیو می‌رسد با کلاه نو و پالتوی کهنه، یک جفت تنکه که سه دفعه پشت و رو کرده‌اند، یک جفت چکمه که سابقاً جعبه شمعدان و پیه سوز بوده که یک لنگه‌اش دکمه دارد، دیگر بند دار است، با یک شمشیر کهنه زنگ زده‌ای که از قورخانه شهر در آورده، دسته‌اش شکسته و غلاف ندارد، با دو بند شمشیر پاره، یک اسب پا شکسته که زین کهنه مستعمل کرم

کاتارینا

ترانویو

کاتارینا

باپ تیستا

بیوندلو

(می‌رسد می‌گوید)

باپ تیستا

بیوندلو

باپ تیستا

بیوندلو

باپ تیستا

بیوندلو

باپ تیستا

بیوندلو

باپ تیستا

بیوندلو

جویده رویش گذاشته، با رکابهای لنگه بلنگه غیر مشابه. بدانکه اسبش خسته، مانده، کهنه کنو (؟)، دهنش زخم، مشمشه‌دار، گر، که غده‌های علاج ناپدید در گلو دارد، کرمک، قوزی، کت در رفته، قره قوش دار، دسته جلوی دارد نصف پاره، کله گی از پشم گوسفند، خیلی بلند که نگذارد اسب سکندری خورده بیفتد که اغلب جاهایش پاره شده و گره زده‌اند، با یک تنگی که شش تکه است و یک قشقونی از مخمل که اطرافش را با نخ و حلقه بسته‌اند.

همراهش کی است؟

باپ تیستا

بیوندلو

آه خداوندگارا، نوکرش سر تا پا زره چهار آینه کرده مثل اسبش، با یک جوراب نخی در یک پا و پای دیگر زنگار، زانوبندی از قیطان قرمز و آبی و روی سرش کلاهی مثل کلاه شیطان که پرها به او زده، بالاخره، هیولای واقعی؛ در زیر لباس که بهیچوجه شباهت به یک نفر نوکر مسیحی یا جلودار یک اصل زاده ندارد.